

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۳/۲۳
تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۴/۸

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود
سال چهارم، شماره ۱۴، تابستان ۱۳۸۹

خسف بیداء

نصرت الله آیتی*

چکیده

«خسف بیداء» که تعدد روایات و تنوع منابع درباره آن نشان دهنده اهمیت و اهتمام نویسندگان متقدم به آن است، از نشانه‌های حتمی ظهور امام مهدی علیه السلام به شمار می‌رود که هم جوامع معتبر شیعی، احادیث مربوط به آن را گزارش کرده‌اند و هم منابع معتبر اهل سنت بدان پرداخته‌اند و دامنه آن به بحث‌های فقهی نیز کشیده شده است. مقصود از «خسف بیداء» این است که چون لشکر سفیانی که به قصد کشتن امام مهدی علیه السلام از مدینه به سمت مکه راه افتاد، در میانه راه و در سرزمین بیداء به شکلی معجزه‌آسا در زمین فرو می‌رود. تحقق اعجاز‌آمیز این رخداد نشان می‌دهد اراده الهی بر این تعلق گرفته است که حتی با مداخله عوامل فوق طبیعی، از آخرین ذخیره خود محافظت نماید.

واژگان کلیدی

خسف بیداء، امام مهدی علیه السلام، نشانه‌های ظهور، علایم حتمی، ظهور، سفیانی.

مقدمه

«خسف بیداء» یکی از نشانه‌های ظهور امام مهدی علیه السلام است که در بسیاری از روایات از آن سخن گفته شده است. این نشانه از دو واژه «خسف» و «بیداء» تشکیل شده است. واژه خسف در لغت به معنای فرو رفتن است و واژه «بیداء» به معنای بیابانی است که در آن چیزی نباشد. اما مقصود از این واژه در این جا و بلکه کاربرد اکثری آن در روایات منطقه‌ای میان مکه و مدینه است. (جزری، ۱۳۶۴: ج ۱، ۱۷۱)

مقصود از خسف بیداء این است که یکی از لشکرهای سفیانی که آهنگ کشتن امام مهدی علیه السلام را دارد در سرزمین بیداء در زمین فرو می‌رود و از رسیدن به هدف شوم خود ناکام می‌ماند.

اهمیت خسف بیداء

این حادثه از جزئیات مربوط به حادثه قیام سفیانی است، اما با توجه به اهمیت ویژه‌ای که دارد، به‌طور مستقل در کنار سایر نشانه‌های ظهور از آن یاد شده است. برای اثبات اهمیت این حادثه، دلایل بسیاری وجود دارد:

۱. این حادثه از نشانه‌های حتمی ظهور شمرده شده است.

۲. در میان سایر نشانه‌های ظهور، وضعیتی منحصر به فرد دارد؛ زیرا از یک‌سو پدیده‌ای اعجاز‌آمیز است و از سوی دیگر با صیحه آسمانی که آن هم پدیده‌ای معجزه‌آسا است این تفاوت را دارد که صیحه آسمانی پدیده‌ای است که در آسمان رخ می‌دهد و انسان‌ها فقط نظاره‌گر آن هستند، اما خسف بیداء در زمین رخ می‌دهد و بر تعدادی از انسان‌ها نازل می‌شود و گروهی را به کام مرگ می‌فرستد. به تعبیر دیگر، برخلاف صیحه آسمانی که فقط جنبه گزارش‌گری و اطلاع‌رسانی دارد، حادثه خسف، دخالت مستقیم خداوند در حمایت از جبهه حق است و نشان از آن دارد که اراده خداوند سبحان آن است که به هر صورت ممکن، ولو با دخالت عوامل غیرطبیعی، از جان امام مهدی علیه السلام محافظت نماید. این رخداد اعجاز‌آمیز که منجر به نابودی بخش‌هایی از مهم‌ترین جبهه مخالف حضرت می‌شود، برای سایر مخالفان و معاندان، دارای این پیام است که مقاومت در برابر حرکت جهانی امام مهدی علیه السلام ثمری جز شکست در پی نخواهد داشت.

۳. وجه تمایز دیگری که میان صیحه آسمانی و خسف وجود دارد و نشان‌دهنده اهمیت خسف است، این است که صیحه گرچه پدیده‌ای اعجاز‌گونه است، ولی از آن جا که بیش‌تر جنبه اطلاع‌رسانی دارد ممکن است با اقدامات رسانه‌ای جبهه باطل تا اندازه زیادی از خاصیت آن کاسته شود، همچنان که در روایات وارد شده است که شیطان با ندایی که سر می‌دهد، امر را بر بسیاری از مردم مشتبه می‌کند. اما خسف بیداء اقدامی کوبنده است که جایی برای شک و شبهه

باقی نمی‌گذارد و جبههٔ باطل از انجام نمونهٔ مشابه آن عاجز است. نکتهٔ یاد شده می‌تواند دلیل دیگری بر اهمیت خسف باشد که کنکاش پیرامون آن را ضرورت می‌بخشد.

۴. نکتهٔ دیگری که اهمیت این ماجرا را می‌نمایاند، شباهت آن با ماجرای اصحاب فیل است؛ زیرا در طول تاریخ دو سپاه جنگی وجود داشته و خواهند داشت که در مسیر مکه به هدف اعجاز‌آمیز و با دخالت نیروهای غیبی نابود می‌شوند؛ نخستین سپاه، لشکر ابرهه بود که به هدف ویران‌سازی کعبه به بلایبی آسمانی نابود شد و سپاه دوم سپاه سفیانی است که به هدف کشتن روح و حقیقت کعبه، بدان سو حرکت می‌کند و در میانهٔ راه به بلایبی زمینی گرفتار می‌شود. این مشابهت می‌تواند دارای این نکته باشد که در جریان یورش سپاه سفیانی به سمت مکه، به شخصیتی سوء‌قصد شده است که حداقل شأنی هم‌تراز کعبه دارد؛ شخصیتی که با کشته شدنش همان اتفاقی خواهد افتاد که با ویران شدن کعبه که نماد توحید و یگانه‌پرستی است رخ می‌داد.

خسف بیداء در قرآن

واژهٔ خسف و مشتقات آن هشت‌بار در قرآن کریم به کار رفته است. در این هشت مورد، یک‌بار آن به صورت اخباری از فرورفتن قارون در زمین سخن گفته شده است:

﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ﴾؛ (قصص: ۸۱)

آن‌گاه [قارون] را با خانه‌اش در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که در برابر [عذاب] خدا او را یاری کنند و [خود نیز] نتوانست از خود دفاع کند.

و در چندین مورد کفار و مشرکان به فرو رفتن در زمین و عذاب‌های مشابه تهدید شده‌اند:

﴿أَقَامِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛ (نحل: ۴۵)

ایا کسانی که تدبیرهای بد می‌اندیشند، ایمن شدند از این که خدا آنان را در زمین فرو ببرد، یا از جایی که حدس نمی‌زنند عذاب برایشان بیاید؟

﴿أَقَامِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكَيْلًا﴾؛ (اسراء: ۶۸)

مگر ایمن شدید از این که شما را در کنار خشکی در زمین فرو برد یا بر شما طوفانی از سنگ‌ریزه‌ها بفرستد، سپس برای خود نگاهبانی نیابید؟

تهدید به خسف در زمین و عملی شدن آن دربارهٔ قارون در گذشتهٔ تاریخ، استبعاد احتمالی تحقق این پدیده را در آینده به کلی برطرف می‌کند.

افزون بر این، پیشوایان معصوم چهار آیه از آیات قرآن کریم را به حادثه خسف بیداء تأویل کرده‌اند. البته آیات دیگری نیز وجود دارند که به این موضوع تأویل شده‌اند. (انعام: ۶۵؛ هود: ۸۳) لیکن این آیات به مطلق خسف تأویل شده‌اند و در آن‌ها نامی از بیداء نیست و چنان‌که خواهد آمد، خسفی که در آخرالزمان رخ می‌دهد منحصر به خسف بیداء نیست. بنابراین، چه‌بسا این روایات به خسف‌هایی غیر از خسف بیداء نظر داشته باشند. چهار آیه یاد شده از شمار زیر است:

۱. «أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ» (نحل: ۴۵)

از امام صادق علیه السلام درباره این آیه چنین روایت شده است:

فَإِذَا خَرَجَ رَجُلٌ مِنْهُمْ مَعَهُ ثَلَاثُمِائَةَ رَجُلٍ وَمَعَهُ رَأْيَةٌ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامِدًا إِلَى الْمَدِينَةِ حَتَّى يَمُرَّ بِالْبَيْدَاءِ فَيَقُولَ هَذَا مَكَانُ الْقَوْمِ الَّذِينَ خَسَفَ بِهِمْ وَ هِيَ الْآيَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ: «أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ» * أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ؛ (عباسی، بی تا: ج ۱، ۶۵)

پس چون یکی از فرزندان حسین خروج کرد که همراهش سیصد و اندی مرد بودند و با او پرچم پیامبر خدا بود و قصد مدینه را داشت تا این‌که به بیداء می‌رسد و می‌گوید: این‌جا مکان گروهی است که در زمین فرو می‌روند و این همان سخن خداوند است که می‌فرماید: «آیا کسانی که تدبیرهای بد می‌اندیشند، ایمن شدند از این‌که خدا آنان را در زمین فرو ببرد، یا از جایی که حدس نمی‌زنند عذاب برایشان بیاید؟ آیا در حال رفت و آمدشان [گریبان] آنان را بگیرد، و کاری از دستشان برنیاید؟»

۲. «وَلَوْ تَرَى إِذِ فَرَعُوًّا فَلَا قُوَّةَ وَأَخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ». (سبأ: ۵۱)

این آیه در روایات متعددی هم در منابع شیعه و هم در منابع اهل سنت به خسف بیداء تأویل شده است. از جمله امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

... وَ يَأْتِي الْمَدِينَةَ بَجِيشٍ جَرَّارٍ حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَى بَيْدَاءِ الْمَدِينَةِ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ: «وَلَوْ تَرَى إِذِ فَرَعُوًّا فَلَا قُوَّةَ وَأَخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ»؛ (نعمانی، ۱۴۲۲: ۳۱۶)

... و سفیانی با سپاهی بزرگ به مدینه می‌آید. چون به بیداء مدینه می‌رسد خداوند او را در زمین فرو می‌برد و این همان سخن خداوند بلندمرتبه است که می‌فرماید: «و ای کاش می‌دیدید هنگامی را که [کافران] وحشت‌زده‌اند [آن‌جا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند.»

و در منابع اهل سنت از پیامبر گرامی اسلام ﷺ چنین روایت شده است:

... و یخلى جيشه التالى بالمدينة، فينهونها ثلاثة أيام و لياليها، ثم يخرجون متوجهين إلى مكة، حتى إذا كانوا بالبيداء، بعث الله جبريل، فيقول: يا جبرائيل! اذهب فأبدهم، فيضربها برجله ضربة يخسف الله بهم، فذلك قوله فى سورة سبأ ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ...﴾؛ (دمشق، ١٤١٥: ج ٢٢، ١٢٩)

... و سفیانی سپاه دیگرش را در مدینه رها می کند و آن ها سه شبانه روز آن جا را غارت می کنند. سپس به سوی مکه حرکت می کنند و چون به پیدا می رسند خداوند جبرئیل را می فرستد و به او می فرماید: ای جبرئیل، برو و آن ها را نابود کن! پس او با پا ضربه ای به زمین می زند و خداوند آن ها را در دل زمین فرو می برد و این همان سخن خداوند در سوره سبأ است که می فرماید: «و ای کاش می دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت زده اند [آن جا که راه] گریزی نمانده است...»

٣. «حم عسق» (شوری: ١ و ٢)

از امام باقر علیه السلام در این باره چنین روایت شده است:

«حم» حتم و «ع» عذاب، و «س» سنون کسنی یوسف - علیه السلام - و «ق» قذف و خسف و مسخ یكون فى آخر الزمان بالسفیانى و اصحابه ... ؛ (حسینی استرآبادی، ١٣٦٦: ج ٢، ٥٤٢)

«حم» حتمیت است و «ع» عذاب است و «س» سال های خشک سالی است، مانند سال های خشک سالی یوسف علیه السلام و «ق» پرتاب کردن و فرو رفتن و مسخی است که در آخر الزمان برای سفیانی و اصحابش خواهد بود...

٤. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾. (نساء: ٤٧)

امام صادق علیه السلام در ضمن روایتی چنین فرمودند:

... فَيَنْزِلُ أَمِيرُ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ الْبَيْدَاءَ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: يَا بَيْدَاءُ! أَبِيدِي الْقَوْمَ، فَيُخَسِفُ بِهِمْ، فَلَا يُقَلِّتُ مِنْهُمْ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ. يُحَوِّلُ اللَّهُ وُجُوهَهُمْ إِلَىٰ أَقْفَيْتِهِمْ وَهُمْ مِنْ كَلْبٍ وَ فِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةٌ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا﴾... . (نعمانی، ١٤٢٢: ٢٩٠)

امیر سپاه سفیانی در بیداء فرود می آید. پس منادی از آسمان ندا می دهد: ای بیداء، این قوم را نابود کن! پس آن ها را در خود فرو می برد و از آن ها جز سه نفر باقی نمی ماند که خداوند صورت هایشان را به پشت سر برمی گرداند. آن ها از قبیله کلبند و این آیه درباره آنان نازل شده است: «ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به آن چه فرو فرستادیم و تصدیق کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آن که چهره هایی را محو کنیم و در نتیجه آن ها را به قهقرا بازگردانیم.» ...

البته این روایت در مقام بیان مصداق برای برگرداندن سر به پشت است و نه مصداق برای خسف، یعنی یکی از مصداق برگرداندن سر به سمت پشت که در این آیه آمده برای تعدادی از سپاه سفیانی رخ می‌دهد که از خسف نجات می‌یابند و در آیه اشاره‌ای به فرو رفتن در زمین نیست. با این حال، از آن‌جا که برگرداندن سر به طرف پشت برای سپاه خسف رخ می‌دهد، این آیه را در شمار آیاتی می‌توان دانست که به خسف تأویل شده است.

خسف بیداء در منابع شیعه و اهل سنت

روایات مربوط به این حادثه در بسیاری از منابع کهن شیعه و اهل سنت ذکر شده است که تنوع این منابع و نیز دست اول بودن آن‌ها و توجه محدثان بزرگ شیعه و سنی به این روایات می‌تواند دلیلی بر اصالت و صحت داشتن اصل این ماجرا باشد. از میان منابع شیعه می‌توان به اثبات الرجعة فضل بن شاذان، الکافی کلینی، کمال‌الدین و الاختصاص شیخ صدوق، الغیبة نعمانی، الغیبة شیخ طوسی، الارشاد شیخ مفید، تفسیر قمی، تفسیر عیاشی و کتاب سلیم بن قیس اشاره کرد و از میان منابع اهل سنت می‌توان از صحاح سته و صحیح ابن حبان و مسند احمد بن حنبل نام برد. البته گفتنی است که در کتاب‌هایی همچون صحیح بخاری و مسلم از حرکت سپاهی به سوی کعبه به قصد تخریب آن و فرورفتن آن در سرزمین بیداء یا پناهنده شدن مردی به خانه خدا و حرکت سپاهی بدان‌سو برای کشتن آن مرد و در نهایت فرو رفتن آن سپاه در منطقه بیداء سخن گفته شده است. برای نمونه، بخاری از عایشه از پیامبر گرامی اسلام ﷺ چنین حدیث می‌کند:

یغزو جيش الكعبة فإذا كانوا ببيداء من الأرض يخسف بأولهم و آخرهم. قالت: قلت: يا رسول الله! كيف يخسف بأولهم و آخرهم و فيهم أسواقهم و من ليس منهم؟ قال: يخسف بأولهم و آخرهم، ثم يبعثون على نياتهم؛ (بخاری، ۱۴۰۱: ج ۳، ۱۹)

سپاهی قصد تخریب کعبه را می‌کند و چون به بیابانی می‌رسد، از اول تا به آخرشان در زمین فرو می‌روند. [عایشه] می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا، با این‌که در میان آن‌ها اهل بازار و کسانی که جزو سپاه نیستند حضور دارند، باز هم همگی در زمین فرو می‌روند؟ [پیامبر] فرمودند: همگی در زمین فرو می‌روند، ولی طبق نیتشان محشور می‌شوند.^۱

مسلم نیز در حدیث مشابهی از عایشه از آن حضرت چنین روایت می‌کند:

إن ناساً من أمتي يؤمون بالبيت برجل من قريش قد لجأ بالبيت حتى إذا كانوا بالبيداء خسف بهم...؛ (قشیری نیشابوری، ج ۸، ۱۶۸)

۱. ترجمه فوق بر اساس تفسیر عینی، از شارحان مشهور صحیح بخاری است. (نک: عینی، بی‌تا: ج ۱۱، ۲۳۵)

گروهی از امت من به خاطر مردی از قریش که به کعبه پناه برده قصد خانه خدا را می‌کند و چون به بیداء می‌رسند در آن فرو می‌روند ...

این روایات به ظاهر گویا، ارتباطی با امام مهدی علیه السلام ندارند؛ اما روایات دیگری وجود دارد که ارتباط آن‌ها با امام مهدی علیه السلام بسیار شفاف‌تر است و از آن‌جا که به نظر، این مجموعه روایات از یک خانواده حدیثی هستند، می‌توان به ارتباط این مجموعه با خسف بیدایی که درباره سفیانی است اطمینان حاصل کرد. برای نمونه، احمد بن حنبل در *المسند* خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین روایت می‌کند:

يكون اختلاف عند موت خليفة فيخرج رجل من المدينة هارب إلى مكة فيأتيه ناس من أهل مكة فيخرجونه و هو كاره فيبائعونه بين الركن و المقام فيبعث إليهم جيش من الشام فيخسف بهم بالبیداء فإذا رأى الناس ذلك أتته ابدال الشام و عصاب العراق فيبائعونه... يعمل في الناس سنة نبیهم - صلى الله عليه و سلم - و يلقى الاسلام بجرانه إلى الأرض يمكث تسع سنين؛ (شيباني، بی تا: ج ۶، ۳۱۶)

هنگام مرگ خلیفه‌ای اختلافی خواهد بود. پس مردی از مدینه خارج شده به مکه می‌گریزد. پس تعدادی از اهل مکه نزد او می‌روند و او را به اکراه از مخفیگاهش بیرون می‌آورند و میان رکن و مقام با او بیعت می‌کنند. در این حال سپاهی از شام به سوی‌شان گسیل داده می‌شود و آن‌ها در بیداء در زمین فرو می‌روند. چون مردم این واقعه را مشاهده می‌کنند ابدال شام و گروه‌های (عصایب) عراق نزد او می‌آیند و با او بیعت می‌کنند... او در میان مردم بر اساس سنت پیامبرشان رفتار می‌کند و اسلام را در زمین استقرار می‌بخشد و هفت سال می‌ماند.

روایت یاد شده را ابن حبان نیز در صحیح خود آورده و برای آن چنین عنوانی قرار داده است:

ذكر الخبر المصرح بأن القوم الذين يخسف بهم إنما هم القاصدون إلى المهدي؛ (فارسی، ۱۴۱۴: ج ۱۵، ۱۵۸)

بیان حدیثی که تصریح می‌کند قومی که در زمین فرو می‌روند کسانی هستند که به دنبال مهدی‌اند.

ابوداوود سجستانی نویسنده یکی از صحاح شش‌گانه اهل سنت نیز این روایت را در کتاب *المهدی* آورده است (سجستانی، ۱۴۱۰: ج ۲، ۳۱۰) این نشان می‌دهد که طبق برداشت او روایت موردنظر درباره امام مهدی علیه السلام است به نظر می‌رسد آن‌چه باعث شده این دو نویسنده مشهور اهل سنت این روایت را مربوط به امام مهدی علیه السلام بدانند تعبیری همچون بیعت میان میان رکن و مقام، پیوستن ابدال شام و عصایب عراق، عمل به سنت پیامبر و از همه مهم‌تر استقرار بخشیدن همه جانبه اسلام است که به گواهی روایات دیگر اجتماع این مجموعه تنها در امام مهدی علیه السلام

است. به نظر می‌رسد بر اساس آنچه گذشت بتوان این ادعا را پذیرفت که مجموعه روایات دربارهٔ خسف بیداء خانواده‌ای حدیثی به شمار می‌آیند که همگی از رخدادی برای سفیانی در آخرالزمان خبر می‌دهند، گرچه این خانوادهٔ حدیثی از نظر شفافیت دلالت در یک سطح نیستند.

خسف بیداء در منابع فقهی

دامنهٔ ماجرای خسف بیداء به کتاب‌های فقهی نیز کشیده شده است. در این خصوص روایات متعددی مبنی بر کراهت نماز گزاردن در سرزمین بیداء وجود دارد. برای نمونه از امام صادق علیه السلام در این باره چنین روایت شده است:

الصلوة تكره في ثلاثة مواطن من الطريق: البیداء و هی ذات الجیش و ذات الصلاصل وضجنان؛ (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۳، ۳۸۹)

در سه مسیر نماز خواندن مکروه است: بیداء که همان ذات الجیش است و ذات الصلاصل و ضجنان.

برخی از فقها علت حکم یاد شده را خسف سپاه سفیانی در این سرزمین می‌دانند. برای نمونه ابن‌ادریس حلی در مقام شمارش مکان‌هایی که نماز در آنها کراهت دارد چنین می‌نویسد:

و بیداء چراکه آن‌جا سرزمین خسف است بر اساس آنچه در روایات آمده است سپاه سفیانی در حالی که قصد مدینه‌الرسول را دارد به آن‌جا می‌آید و خداوند آن‌ها را در دل زمین فرو می‌برد. (حلی، ۱۴۱۰: ج ۱، ۲۶۵)

تنوع خسف

پیش از بررسی جزئیات حادثهٔ خسف بیداء دربارهٔ سفیانی توجه به این نکته خالی از فایده نیست که در روایات افزون بر خسف لشکر سفیانی در سرزمین بیداء از چندین خسف دیگر نیز یاد شده است که عبارتند از:

۱. خسف جایبه

جایبه در لغت به معنای حوضی است که آب در آن جمع می‌شود و شتران از آن می‌نوشند و مقصود از آن در این‌جا یکی از شهرهای شام است که در سمت غرب شام واقع شده و باب‌الجایبه یکی از دروازه‌های شهر شام از سمت شهر جایبه بوده و عمر در آن‌جا خطبهٔ معروفی ایراد کرده که به خطبهٔ جایبه معروف است. (حموی، ۱۳۹۹: ج ۲، ۹۱؛ دمشقی، ۱۴۱۵: ج ۲، ۴۰۸)

دربارهٔ خسف جایبه یک روایت وجود دارد که در چند منبع کهن ذکر شده است. کامل‌ترین شکل این روایت از نظر متن و سند که در کتاب *الغیبة نعمانی* آمده و سند معتبری دارد بدین صورت است:

امام باقر علیه السلام فرمودند:

يَا جَابِرُ! الزَّمِ الْأَرْضَ وَلَا تُحْرِكْ يَدًا وَلَا رَجُلًا حَتَّى تَرَى عَلَامَاتٍ أَذْكُرُهَا لَكَ
إِنْ أَذْرَكْتَهَا: أَوْلَاهَا اخْتِلَافُ بَنِي الْعَبَّاسِ... وَيَجِيئُكَمُ الصَّوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشْقَ
بِالْفَتْحِ وَتُخَسَّفُ قَرْيَةٌ مِنْ قُرَى الشَّامِ تُسَمَّى الْجَابِيَّةَ...؛^۱ (نعمانی، ۱۴۲۲: ۲۸۸،
باب ۱۴، ح ۶۷)

ای جابر، سر جایث بنشین و هیچ اقدامی نکن تا این که نشانه‌هایی را که برایت می‌گویم ببینی؛ البته اگر در آن زمان باشی. اولیای آن‌ها اختلاف بنی عباس است... و از سمت دمشق ندای پیروزی به گوشتان می‌رسد و آبادی از آبادی‌های شام که با آن جایبه گفته می‌شود در زمین فرو می‌رود و ...

شیخ مفید سند این روایت را در *الارشاد* (ج ۲، ۳۷۲) بدین صورت آورده است: الحسن بن محبوب عن عمرو بن ابی المقدم عن جابر الجعفی. همچنین این حدیث در *الاختصاص* (۲۵۵ - ۲۵۶) و *الغیبة*، (طوسی، ۴۴۱) آمده است. سند این روایت بدین صورت نقل می‌شود: فضل بن شاذان عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن ابی المقدم، عن جابر الجعفی.

در *تفسیر عیاشی* نیز حدیثی مرسل از جابر جعفی در این باره روایت شده که از خسف یکی از شهرهای شام سخن گفته شده ولی در آن به جایبه تصریح نشده: «و تری منادیایینادی بدمشق و خسف بقریه من قراها» (عیاشی، بی تا: ج ۱، ۶۴) و از آن جا که این روایت در بسیاری از فقرات مشابه روایت نعمانی است و جابر جعفی نیز گزارش‌گر آن است به نظر همان روایت نعمانی است و نمی‌توان آن را روایت مستقلی محسوب کرد.

در میان روایات یاد شده روایت نعمانی از نظر سندی معتبر و قابل اطمینان است، همچنان که راویان روایت شیخ مفید و شیخ طوسی نیز همگی ثقه هستند، اما مشکل این روایت این است که طریق شیخ مفید به کتاب حسن بن محبوب و طریق شیخ طوسی به کتاب فضل بن شاذان روشن نیست. البته شیخ طوسی در *الفهرست* (ص ۳۶۳) خود پس از اشاره به حدود سی کتاب از

۱. سند این روایت بدین صورت است: «اخبرنا احمد بن محمد بن سعید عن هولاء الرجال الاربعة (محمد بن الفضل، سعدان بن اسحاق بن سعید و احمد بن الحسين بن عبدالملک و محمد بن احمد بن الحسن) عن ابن محبوب و اخبرنا محمد بن يعقوب الكيني قال: حدثني علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه قال: و حدثني محمد بن عمران قال: حدثنا احمد بن محمد بن عيسى قال: حدثني علي بن محمد و غيره عن سهل بن زياد جميعاً عن الحسن بن محبوب و حدثنا عبدالواحد بن عبدالله الموصلي عن ابي علي احمد بن محمد بن محمد بن ابي ناشر عن احمد بن هلال عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن ابي المقدم عن جابر بن يزيد الجعفی»

دربارة وثاقت احمد بن محمد، نک: طوسی، ۱۴۱۷: ۶۸

دربارة وثاقت احمد بن حسين بن عبدالملک، نک: همو: ۵۸

دربارة وثاقت حسن بن محبوب، نک: همو، ۱۴۱۵: ۳۳۴

دربارة وثاقت عمرو بن ابی مقدم، نک: خوبی، ۱۴۱۳: ج ۱۴، ۸۲

دربارة وثاقت جابر بن يزيد، نک: همو: ج ۴، ۳۴۴

مصنفات فضل بن شاذان که یکی از آنها *اثبات الرجعة* است و تذکر این نکته که فضل کتاب‌های دیگری هم دارد که اسم آنها معلوم نیست برای خود دو طریق به کتاب‌های فضل بن شاذان ذکر می‌کند که یکی از آنها بر اساس برخی از مبانی طریق معتبری است. اگر بتوان این احتمال را تقویت کرد که روایت مورد نظر از کتاب *اثبات الرجعة* بوده می‌توان به اعتبار روایت شیخ طوسی نیز رأی داد.^۱

۲. خسف حرستا

دومین موضعی که از خسف آن به عنوان یکی دیگر از رخداد‌های پیش از ظهور یاد شده است خسف مکانی به نام حرستا است حرستا به گفته حموی شهری بزرگ و آباد میان باغ‌های شام بوده و بیش از یک فرسخ با شام فاصله داشته است. (حموی، ۱۳۹۹: ج ۲، ۲۴۱)

در این باره امام باقر علیه السلام از امام علی علیه السلام چنین روایت می‌فرماید:

إِذَا اِخْتَلَفَ الرُّمْحَانُ بِالشَّامِ لَمْ تَنْجَلْ إِلَّا عَنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ. قِيلَ: وَمَا هِيَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: رَجْفَةٌ تَكُونُ بِالشَّامِ يَهْلِكُ فِيهَا أَكْثَرُ مِنْ مِائَةِ أَلْفٍ يَجْعَلُهَا اللَّهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ، وَعَذَابًا عَلَى الْكَافِرِينَ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَانظُرُوا إِلَى أَصْحَابِ الْبُرَازِينَ الشُّهْبِ الْمُخْذُوفَةِ وَالرَّايَاتِ الصُّفْرِ تُقْبَلُ مِنَ الْمَغْرِبِ حَتَّى تَحُلَّ بِالشَّامِ، وَذَلِكَ عِنْدَ الْجَزَعِ الْأَكْبَرِ وَالْمَوْتِ الْأَحْمَرِ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَانظُرُوا خَسْفَ قَرْيَةٍ مِنْ دِمَشْقَ يُقَالُ لَهَا حَرَسْتَا، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ خَرَجَ ابْنُ أَكَلَةَ الْأَكْبَادِ مِنَ الْوَادِي الْأَبَاسِ حَتَّى يَسْتَوِيَ عَلَى مِنْبَرِ دِمَشْقَ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَانظُرُوا خُرُوجَ الْمَهْدِيِّ عليه السلام.

هنگامی که دو نیزه در شام برخورد کنند از یکدیگر باز نگردند مگر آن که نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند پدیدار گردد. عرض شد: آن نشانه چیست؟ فرمود: زلزله‌ای است که در شام رخ می‌دهد و در آن بیش از صد هزار تن به هلاکت می‌رسند. خداوند آن را رحمتی برای مؤمنان و عذابی برای کافران قرار می‌دهد. چون چنین شد پس به سواران مرکب‌های سفید و سیاه و گوش و دم بریده بنگرید و نیز به پرچم‌های زرد که از مغرب روی می‌آوردند تا به شام برسند و این به هنگام بزرگ‌ترین بی‌تابی و مرگ سرخ است. پس وقتی چنان شد به فرو ریختن قریه‌ای از دمشق که به آن حرستا می‌گویند بنگرید و در این هنگام پسر جگرخوار از دره خشک خروج کند تا بر منبر دمشق نشیند و چون چنین شود منتظر خروج مهدی باشید.

۱. گرچه عنوان کتاب *اثبات الرجعة* است، معمولاً در کتاب‌هایی با این عنوان روایات مربوط به امام مهدی علیه السلام نیز آورده می‌شده و لذا در کتابی با عنوان *مختصر اثبات الرجعة* که خلاصه *اثبات الرجعة* فضل بن شاذان است و نزد شیخ حر عاملی بوده از میان بیست روایت تنها دو روایت مربوط به رجعت است و عمده روایات مربوط به حضرت مهدی علیه السلام است.

مرحوم نعمانی روایت یاد شده را به سند خود در کتاب *الغیبة* (ص ۳۱۷، باب ۱۸، ح ۱۶) ذکر کرده است،^۱ همچنان که شیخ طوسی آن را در کتاب خود با سندی آورده که ذیل آن تقریباً همان سند نعمانی است. (ص ۴۶۱)

روایاتی در منابع اهل سنت نیز در این باره وجود دارد. از جمله ابن حماد از امام علی علیه السلام چنین روایت می کند:

إذا اختلف أصحاب الرايات السود بينهم كان خسف قرية بإرم يقال لها حرستا
و خروج الرايات الثلاث بالشام عنها؛ (مروزی، ۱۴۱۴: ۱۲۴)

چون صاحبان پرچم‌های سیاه با یکدیگر اختلافشان شد آبادی در ارم که با آن حرستا گفته می شود در زمین فرو می رود و سه پرچم شامی از آن جا خروج می کند.

روایات دیگری نیز در این باره در منابع اهل سنت وجود دارد که از غیر اهل بیت علیهم السلام روایت شده است، مانند ابن حدیث که از محمد بن حنفیه روایت شده:

يدخل أوائل أهل المغرب مسجد دمشق فيبنا هم ينظرون في أعاجيبه إذ رجفت
الأرض فانقعر غربي مسجدها و يخسف بقريّة يقال لها حرستا ثم يخرج عند
ذلك... (همو: ۱۵۹)

اولین نفرات اهل مغرب وارد مسجد دمشق می شوند و در حالی که به عجایب آن نگاه می کنند زمین تکان می خورد و سمت غرب مسجد در زمین فرو می رود و آبادی که به آن حرستا گویند در زمین فرو می رود در این حال سفیانی خروج می کند ...

یا این روایت که از خالد بن معدان نقل شده است:

لا يخرج المهدي حتى يخسف بقريّة في الغوطة تسمى حرستا؛ (دمشقی، ۱۴۱۵: ۲۱۶، ۲)

مهدی علیه السلام خروج نمی کند تا این که آبادی در غوطه که به آن حرستا گویند در زمین فرو رود.

و البته پاره‌ای از روایات اهل سنت صرفاً به پیش گویی از خسف حرستا سخن گفته‌اند و ارتباطی با جریان ظهور امام مهدی علیه السلام ندارند. (مروزی، ۱۴۱۴: ۱۲۵)

صرف نظر از روایاتی که در منابع اهل سنت گزارش شده از مجموع این روایات تنها یک روایت از منابع شیعه است که آن هم به دلیل ضعف سند قابل اطمینان نیست.

۱. البته طبق نوشته مصحح کتاب *الغیبة* در نسخه اصلی این کتاب به جای واژه «حرستا» «خرشنا» بوده اما به نظر می رسد با توجه به روایت نعمانی و سایر روایاتی که در منابع اهل سنت آمده این واژه تصحیف «حرستا» باشد.

۳. خسف بغداد و بصره

در این باره به صورت مرسل از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است:

يُزَجَرُ النَّاسُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عليه السلام عَنْ مَعَاصِيهِمْ بِنَارٍ تَطْهَرُ لَهُمْ فِي السَّمَاءِ وَ حُمْرَةَ
تُجَلَّلُ السَّمَاءُ وَ حَسْفٌ بِيغْدَادَ وَ حَسْفٌ بِيَلْدَةَ الْبَصْرَةِ وَ دِمَاءٌ تُسْفِكُ بِهَا وَ خَرَابٌ
دُورَهَا... ؛ (مفيد، ۱۴۱۴: ج ۲، ۳۷۸)

مردم پیش از قیام قائم از گناهانشان بازداشته می شوند با آتشی که در آسمان آشکار می شود و قرمزی که آسمان را روشن می کند و خسفی که در بغداد و بصره رخ می دهد و خون‌هایی که در آن جا ریخته می شود و ویران شدن خانه‌هایش و ...

و البته درباره خسف بغداد روایت دیگری نیز در منابع شیعه وجود دارد که از کعب الاحبار است. (نعمانی، ۱۴۲۲: ۱۴۹، باب ۱۰، ج ۴)

۳. خسف مشرق و مغرب و جزیره العرب

درباره خسف مشرق و مغرب و جزیره العرب روایتی وجود دارد که آن را از نشانه‌های قیامت برشمرده است. (صدوق، ۱۴۰۳: ۴۳۱) و در دو روایت دیگر موارد یاد شده از نشانه‌های ظهور شمرده شده‌اند و البته از آن جا که ظهور امام مهدی علیه السلام پیش از قیامت است هرچه از نشانه‌های ظهور باشد می تواند از نشانه‌های قیامت هم باشد. بنابراین میان روایات یاد شده از این جهت تعارضی نیست. روایات یاد شده بدین قرارند:

۱. ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین روایت می کند که چون به معراج رفتم خداوند سبحان به من چنین فرمود:

وَ أَعْطَيْتَكَ أَنْ أُخْرِجَ مِنْ صَلْبِهِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا كُلُّهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبَكْرِ الْبَيْتُولِ
وَ آخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ... فَقُلْتُ إِيَّاهِ وَ سَيِّدِي مَتَى يَكُونُ
ذَلِكَ فَأَوْحَى إِلَيَّ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ يَكُونُ ذَلِكَ إِذَا رُفِعَ الْعِلْمُ ... وَ عِنْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَةُ حُسُوفٍ
حَسْفٌ بِالشَّرْقِ وَ حَسْفٌ بِالمَغْرِبِ وَ حَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ ... ؛ (صدوق، ۱۳۶۳: ۲۵۱،
باب ۲۳، ج ۱)

... و این را به تو عطا کردم که از صلب او یازده مهدی بیرون بیاورم که همگی از فرزندان دوشیزه بتولند و آخرینشان مردی است که عیسی پسر مریم پشت سرش نماز می گزارد... عرض کردم: معبود و سرور من این کی خواهد بود؟ خداوند بلند مرتبه فرمود: این زمانی است که دانش برود ... و در این هنگام سه خسف خواهد بود: خسفی در مشرق و خسفی در مغرب و خسفی در جزیره العرب ...

۱. سند این روایت بدین صورت است: «حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضی الله عنه قال حدثنا أبي قال: حدثنا ابوسعید سهل بن زیاد الأدمی الرازی قال: حدثنا محمد بن آدم الشیبانی عن أبيه آدم بن أبي إياس قال: حدثنا المبارك بن فضاله، عن وهب بن منبه رفعه عن ابن عباس.»

قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - لأمر المؤمنين - عليه السلام - : ...
واعلم أن ابني ينتقم من ظالميك و ظالمى أولادك و شيعتك فى الدنيا و يعذبهم
الله فى الآخرة عذابا شديدا. فقال سلمان الفارسى: من هو يا رسول الله؟ قال: التاسع
من ولد ابني الحسين، الذى يظهر بعد غيبته الطويلة ... قال: متى يظهر يا رسول
الله؟ قال: لا يعلم ذلك إلا الله، و لكن لذلك علامات، منها: نداء من السماء و

خسف بالمشرق، و خسف بالمغرب، و خسف بالبيداء؛ (ازدى، ۱۴۱۰: ۱۵۶، ۲۰۶)^۱

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: ... و بدان که پسر من از کسانی که به تو و فرزندان
تو و شیعیان تو ستم کرده‌اند در دنیا انتقام می‌گیرد و خداوند آن‌ها را در آخرت به شدت
عذاب می‌کند. سلمان فارسی پرسید: ای پیامبر خدا او کیست؟ فرمود: نهمین فرزند از نسل
پسر من حسین که پس از غیبت طولانی‌اش ظهور می‌کند ... پرسید: ای پیامبر خدا او کی
ظهور می‌کند؟ فرمود این را کسی جز خداوند نمی‌داند ولی برایش نشانه‌هایی است از جمله
ندایی از آسمان و خسفی در مشرق و خسفی در مغرب و خسفی در بیداء.

از میان دو روایت یاد شده روایت نخست به وهب بن منبه راوی معروف اهل سنت برمی‌گردد
که نام واسطه و یا وسائط خود تا ابن عباس را نیز ذکر نکرده است و از این جهت قابل اعتماد
نیست اما راویان روایت دوم همگی ثقة هستند، لیکن مشکل این روایت در منبع آن است؛ چرا
که این روایت از کتابی با عنوان *مختصر اثبات الرجعة* و منسوب به فضل بن شاذان است که به
دست شیخ حر عاملی رسیده و از سرگذشت این کتاب پیش از رسیدن به دست شیخ حر،
اطلاعات چندانی در دست نیست. از این رو اثبات اعتبار این روایت نیازمند تتبع بیشتری است.

البته این احتمال نیز وجود دارد که مقصود از خسف مشرق همان خسف بغداد و بصره باشد و
مقصود از خسف مغرب خسفی باشد که در سرزمین شام اتفاق می‌افتد و خسف جزیره العرب هم
همان خسف بیداء باشد همچنان که در روایت اخیر در کنار خسف مشرق و مغرب به جای
جزیره العرب خسف بیداء ذکر شده بود. بنابراین محتوای روایات اخیر همان روایات سابق خواهد بود.
خسف‌های یادشده اگر رخ داده یا رخ بدهند، همچنان که می‌توانند نشانه ظهور امام
مهدی علیه السلام باشند، می‌توانند عذاب الهی و معلول رواج گناه و آلودگی‌ها باشند، همچنان که در
یکی از روایات پیش گفته امام صادق علیه السلام فرمودند:

يزجر الناس قبل قيام القائم - عليه السلام - عن معاصيهم بنار تظهر فى السماء و
حمرّة تجلل السماء و خسف ببغداد، و خسف ببلد البصرة و دماء تسفك بها و

۱. سند این روایت بدین صورت است: «حدثنا عبد الرحمن بن أبي نجران، عن عاصم بن حميد، عن أبي حمزة الثمالي.»

خراب دورها و فناء یقع فی أهلها و شمول أهل العراق خوف لا یكون لهم معه قرار؛ (مفید، ۱۴۱۴: ج ۲، ۳۸۷)

البته نیاز به توضیح نیست که علامت بودن موارد یادشده برای ظهور امام مهدی علیه السلام لزوماً به معنای نزدیک بودن آن‌ها به زمان ظهور نیست؛ چراکه نشانه‌های ظهور در بستر زمان پراکنده‌اند و برخی بعید از ظهور و برخی قریب به ظهورند، بلکه به تعبیر علامه مجلسی نشانه‌های ظهور با تولد امام مهدی علیه السلام آغاز شده‌اند. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۱، ۷۱) بنابراین اگر ثابت شود که برای مثال، حادثهٔ خسف حرستا در گذشته اتفاق افتاده است این مطلب منافاتی با علامت بودن آن برای ظهور امام مهدی علیه السلام ندارد.^۱

پس از بررسی اجمالی انواع خسف‌هایی که در روایات تحقق آن‌ها پیش‌بینی شده مهم‌ترین خسف‌ها که خسف بیداء است بررسی می‌شود.

خسف بیداء؛ نشانهٔ ظهور

در این‌باره که یکی از نشانه‌های ظهور امام مهدی علیه السلام خسف بیداء است یا این رخداد از وقایعی است که پیش از ظهور رخ می‌دهد روایات متعددی وجود دارد که استفاضه آن‌ها ما را از بررسی سندی بی‌نیاز می‌کند. بنابراین در اصل این که چنین رخدادی در آینده اتفاق می‌افتد و این حادثه از حوادث مرتبط با ظهور امام مهدی علیه السلام است نمی‌توان تردید کرد. در این‌باره می‌توان به این روایات اشاره کرد:

ابوبصیر می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم فدایت شوم خروج قائم چه زمانی است؟ امام فرمودند:

يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقَّتُ، وَ قَدْ قَالَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله: كَذَبَ الْوَقَاتُونَ. يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّ قَدْ آمَ هَذَا الْأَمْرَ خَمْسَ عِلَامَاتٍ: أَوْلَاهُنَّ النَّدَاءُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَ خُرُوجُ الْخُرَّاسَانِيِّ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَ خَسْفٌ بِالْبَيْدَاءِ؛ (نعمانی، ۱۴۲۲: ۳۰۱، باب ۱۶، ج ۶)

ای ابومحمد، ما خاندانی هستیم که وقت تعیین نمی‌کنیم و محمد صلى الله عليه وآله فرمود: آنان که تعیین وقت می‌کنند دروغ می‌گویند. ای ابومحمد، پیش از این امر پنج نشانه است: اولین آن‌ها ندایی در ماه رمضان است و خروج سفیانی و خروج خراسانی و کشته شدن نفس زکیه و خسف بیداء.

۱. برخی از نویسندگان مدعی شده‌اند که نشانه‌های ظهور لزوماً باید نزدیک به ظهور باشند و اگر پدیده‌ای با ظهور فاصلهٔ زیاد داشته باشد نمی‌تواند علامت ظهور باشد (صادقی، ۱۳۸۵: ۵۲) ولی این ادعا مبنای استواری ندارد؛ چرا که قرآن کریم بیش از چهارده قرن پیش از تحقق علایم قیامت سخن گفته با این که هنوز قیامت برپا نشده است. پس می‌شود پدیده‌ای علامت پدیدهٔ دیگر باشد در عین حال میان آن‌ها ده‌ها قرن فاصله باشد: «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذُكْرَاهُمْ» (محمد: ۱۸)

و باز از آن حضرت چنین روایت شده است:

خَمْسُ عَلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ: الصَّيْحَةُ وَالسُّفْيَانِيُّ وَالْخَسْفُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ
وَالْإِيْمَانِيُّ؛ (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۸، ۳۱۰)

پیش از قیام قائم پنج نشانه است: ندا و سفیانی و خسف و کشته شدن نفس زکیه و ایمانی.

در این باره روایات متعدد دیگری نیز وجود دارد که در بخش‌های دیگر به مناسبت خواهد آمد.

خسف و حتمیت

پاره‌ای از نشانه‌های ظهور افزون بر ویژگی علامت بودن در روایات به حتمیت نیز توصیف شده‌اند. دربارهٔ حادثهٔ خسف بیداء نیز این پرسش وجود خواهد داشت که یا این پدیده از نشانه‌های حتمی ظهور است یا از نشانه‌های غیرحتمی آن. در پاسخ این پرسش باید گفت در میان مجموعه احادیث مربوط به این موضوع سه حدیث وجود دارد که خسف بیداء را از نشانه‌های حتمی ظهور برشمرده است. روایات یاد شده بدین قرارند:

۱. در روایت معتبری از امام صادق علیه السلام پرسیده شد آیا سفیانی از محتومات است؟ آن حضرت

فرمودند:

نَعَمْ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ الْمُخْتَوِمِ وَالْقَائِمُ مِنَ الْمُخْتَوِمِ وَ خَسْفُ الْبَيْدَاءِ مِنَ
الْمُخْتَوِمِ وَ كَفُّ تَطَلُّعِ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمُخْتَوِمِ وَ النَّدَاءُ مِنَ السَّمَاءِ؛^۱ (نعمانی، ۱۴۲۲: ۲۶۵، باب ۱۴، ۱۵)

بله و کشته شدن نفس زکیه از حتمیات است و قائم از حتمیات است و خسف بیداء از حتمیات است و دستی که از آسمان نمایان می‌شود از حتمیات است و ندا از حتمیات است.

۲. و در حدیث دیگری از آن حضرت چنین روایت شده است:

مِنَ الْمُخْتَوِمِ الَّذِي لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ قَبْلِ قِيَامِ الْقَائِمِ: خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَ خَسْفُ
بِالْبَيْدَاءِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ، وَ الْمُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ؛^۲ (همو، ۲۷۲، باب ۱۴، ج ۲۶)

۱. سند این روایت بدین صورت است: «احمد بن محمد بن سعید عن علی بن الحسن عن یعقوب بن یزید عن زیاد القندی عن غیر واحد من اصحابه.»

دربارهٔ وثاقت احمد بن محمد، نک: نجاشی، ۱۴۱۶: ۹۴؛

دربارهٔ وثاقت علی بن الحسن، نک: همو: ۲۵۷؛

دربارهٔ وثاقت یعقوب بن یزید، نک: همو: ۴۵۰؛

دربارهٔ وثاقت زیاد القندی، نک: خوبی، ۱۴۱۳: ج ۸، ۳۳۰.

این حدیث را زیاد به صورت مستفیض از چند نفر روایت کرده است (عن غیر واحد من اصحابه). بنابراین عدم اطلاع از اسامی آن‌ها ضروری به اعتبار روایت نمی‌زند.

۲. سند این روایت بدین صورت است: «احمد بن محمد بن سعید عن علی بن الحسن التیملی عن محمد و احمد ابنا الحسن عن علی بن یعقوب الهاشمی عن هارون بن مسلم عن ابی خالد القمات عن حرمان بن اعین.»

از حتمیاتی که به ناچار پیش از قیام قائم خواهد بود خروج سفیانی و خسف بیداء و کشته شدن نفس زکیه و ندادنده‌ای از آسمان خواهد بود.

۳. و در روایت سوم چنین فرمودند:

قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ خَمْسُ عَلَامَاتٍ مَحْتُمَاتٍ اِيْمَانِيٌّ، وَ السُّفْيَانِيُّ، وَ الصَّيْحَةُ، وَ قَتْلُ
النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ، وَ الْخَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ؛^۱ (صدوق، ۱۳۶۳: ۶۵، باب ۵۷، ح ۷)

پیش از قیام قائم پنج نشانه حتمی خواهد بود: ایمانی و سفیانی و ندا و کشته شدن نفس زکیه و خسف بیداء.

از میان روایات یادشده روایت نخست از سند معتبری برخوردار است، اما مشکل روایت دوم این است که علی بن یعقوب توثیق نشده است و مشکل روایت سوم این است که علاوه بر شیخ صدوق، شیخ کلینی در *الکافی* (ج ۸، ۳۱۰، ح ۴۸۳)^۲ و شیخ نعمانی در *الغیبه*^۳ نیز همین روایت را به اسناد خود از عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند، اما در این دو کتاب واژه «محتومات» وجود ندارد.

از آن‌جا که هر سه روایت یاد شده را از عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند، نمی‌توان آن را بیش از یک حدیث دانست. از میان این سه نقل، روایت نعمانی سند معتبری ندارد، اما روایت *الکافی* معتبر است، همچنان‌که به نظر می‌رسد، نقل شیخ صدوق نیز از نظر سندی اطمینان‌پذیر است. بنابراین، در برابر ما یک روایت با دو نقل متفاوت وجود دارد: در یک نقل «خمس علامات قبل قیام القائم» است و در نقل دیگر «قبل قیام القائم خمس علامات محتومات».

در پاسخ به این سؤال که کدام‌یک از آن‌ها بر دیگری ترجیح دارد، باید گفت:

۱. سند این روایت بدین صورت است: «محمد بن الحسن بن الحسين بن الحسن الابان عن الحسين بن سعيد عن محمد بن ابی عمیر عن عمر بن حنظله.»

درباره وثاقت محمد بن حسن، نک: نجاشی، ۱۴۱۶: ۳۸۳؛

درباره وثاقت حسین بن حسن، نک: حلی (ابن داود)، ۱۳۹۲: ۲۷۰؛

درباره وثاقت حسین بن سعید، نک: طوسی، ۱۴۱۷: ۱۱۲؛

درباره وثاقت محمد بن ابی عمیر، نک: همو، ۴۰۴؛

درباره وثاقت عمر بن حنظله، نک: عاملی، ۱۴۱۵: ۷، ج ۷، ۴۴۲: ۱۴۲۱، ج ۲، ۴۷۶.

۲. سند این روایت به این صورت است: «محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن ابی ایوب الخزاز، عن عمر بن حنظله.»

درباره وثاقت محمد بن یحیی، نک: نجاشی، ۱۴۱۶: ۴۵۳؛

درباره وثاقت احمد بن محمد، نک: همو: ۸۲؛

درباره وثاقت علی بن حکم، نک: طوسی، ۱۴۱۷: ۲۶۳؛

درباره وثاقت ابی ایوب خزاز، نک: نجاشی، ۱۴۱۶: ۲۰؛

درباره وثاقت عمر بن حنظله، نک: عاملی، ۱۴۱۵: ۷، ج ۷، ۴۴۲: ۱۴۲۱، ج ۲، ۴۷۶.

۳. نعمانی، ۱۴۲۲: ۲۶۱، ۱۴، ح ۹. (این روایت مرسله است).

الف) سند روایت کافی از سند روایت کمال‌الدین معتبرتر است؛ زیرا در سند کمال‌الدین، حسین بن حسن بن ابان وجود دارد که این شخصیت در کتاب‌های رجالی قدما توثیق نشده است، اما ابن داود وی را توثیق کرده است. (حلی، ۱۳۹۲: ۲۷۰)

مرحوم آیت‌الله خویی نیز بر اساس وقوع در اسناد کامل‌الزیارات ایشان را توثیق کرده، (خویی، ۱۴۱۳: ج ۶، ۲۳۱) لیکن از مبنای خود عدول نموده‌اند. (جواهری، ۱۴۲۴: «ب») تردید در وثاقت شخصیت یاد شده، باعث می‌شود که روایت کتاب کافی از روایت کتاب کمال‌الدین، دست کم معتبرتر باشد.

ب) بر فرض که اعتبار سند این دو روایت به یک اندازه باشد، باز هم روایت کتاب کافی ترجیح دارد؛ زیرا مطلب مورد نظر از موارد دوران امر بین زیاده و نقیصه است و بر اساس بنای عقلا در این گونه موارد، اصل عدم زیاده، بر اصل عدم نقیصه مقدم است. آیت‌الله خویی در این باره می‌فرماید:

[هنگامی که یک حدیث به دو صورت روایت شده باشد، به گونه‌ای که یک روایت مشتمل بر زیاده و دیگری فاقد آن زیاده باشد] بنای عقلا بر عمل به زیاده است، چون گاهی انسان یک یا دو کلمه را فراموش می‌کند، اما این که از روی فراموشی یک یا دو کلمه را به روایت اضافه کند، بسیار بعید است. (خویی، ۱۴۱۱: ج ۲، ۱۰۶)

اما علی‌رغم بنای عقلا بر تقدیم اصل عدم زیاده بر اصل عدم نقیصه، به نظر می‌رسد موضوع مورد بحث ما از مصادیق قاعده یاد شده نباشد، چون با نگاهی گذرا به روایات علائم ظهور به سادگی می‌توان دریافت که در بسیاری از این روایات تعدادی از علایم، محتوم خوانده شده‌اند. برای نمونه امام صادق علیه السلام در این باره فرموده‌اند:

مِنَ الْأَمْرِ مَحْتُمٌ وَمِنْهُ مَا لَيْسَ بِمَحْتُمٍ وَمِنَ الْمَحْتُمِ خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ فِي رَجَبٍ؛
(نعمانی، ۱۴۲۲: ۳۱۱، باب ۱۸، ج ۲)

برخی از امور حتمی و برخی غیرحتمی‌اند و یکی از امور حتمی خروج سفیانی در ماه رجب است.

مسئله تقسیم نشانه‌های ظهور به حتمی و غیرحتمی، آن قدر مسلم بوده است که گاهی اصحاب ائمه علیهم السلام از حتمی یا غیرحتمی بودن برخی از نشانه‌ها سؤال می‌کردند. این سؤالات نشان‌دهنده مسلم بودن اصل تقسیم نشانه‌ها به حتمی و غیرحتمی است.

افزون بر این، از میان نشانه‌های ظهور معمولاً پنج علامت در کنار هم ذکر می‌شوند و گاهی این پنج علامت به حتمیت توصیف شده‌اند، مثلاً ابوحمزه ثمالی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: آیا خروج سفیانی از حتمیات است؟ فرمودند:

نَعَمْ وَالنَّدَاءُ مِنَ الْمَحْتُمِ وَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا مَحْتُمٌ وَ اخْتِلَافُ بَنِي الْعَبَّاسِ فِي الدَّوْلَةِ مَحْتُمٌ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ مَحْتُمٌ وَ خُرُوجُ الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام
(مفید، ۱۴۱۴: ج ۲، ۳۷۱)

بله و ندای آسمانی حتمی است، طلوع خورشید از مغرب حتمی است، اختلاف بنی‌عباس بر سر حکومت حتمی است، کشته شدن نفس زکیه حتمی است و خروج قائم آل محمد علیه السلام حتمی است.

از آن چه گذشت، روشن شد که توصیف بخشی از علایم ظهور به محتوم، در فرهنگ روایات متداول و شایع بوده و گاهی پنج نشانه به حتمیت توصیف می‌شده‌اند، و از آن‌جا که در روایت مورد بحث، پنج نشانه در کنار هم ذکر شده، و بسیاری از این علایم در جاهای دیگر به محتوم توصیف شده‌اند، (نعمانی، ۱۴۱۸: ۲۶۵، باب ۱۴، ح ۱۵؛ صدوق، ۱۳۶۳: ۶۵۲، باب ۵۷، ح ۱۴) بعید نیست که یکی از راویان این حدیث بر اساس مرتکزات ذهنی خود و از روی سهو، واژه محتوم را به روایت افزوده باشد. نظیر این مطلب را مرحوم نائینی در مورد حدیث «لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ» بیان کرده‌اند. ایشان در این باره می‌گویند: روایتی که نزد شیعه و اهل سنت شهرت دارد، این کلام رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است: «لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ»، بدون افزودن کلمه «فی الاسلام» یا «علی المؤمن»؛ زیرا در مقام تعارض میان زیاده و نقیصه، بنای اهل حدیث و درایه بر تقدیم اصل عدم زیاده بر اصل عدم نقیصه است، یعنی حکم بر این که آن زیاده در واقع وجود داشته و از روایت دیگری که آن زیاده را ندارد، ساقط شده است، و بسیار بعید می‌نماید که راوی از پیش خود چیزی را بر حدیث اضافه کند، اما سقوط کلمه‌ای از حدیث خیلی بعید نیست. لذا بر اساس اصل عدم غفلت، حجیت هر دو اصل، منافاتی ندارد، اما در این بحث خصوصیتی وجود دارد که به دلیل آن، اصل عدم نقیصه بر اصل عدم زیاده مقدم است؛ زیرا اگر منشأ حجیت این دو اصل، بنای عقلا باشد و اگر منشأ تقدیم اصل عدم زیاده بر اصل عدم نقیصه همان چیزی باشد که توضیح داده شده، (غفلت یکی از راویان و اضافه کردن چیزی بر حدیث بعیدتر است از این که راوی دیگری غفلت کند و چیزی را فراموش نماید)، این مطلب مخصوص زیاده‌هایی است که از ذهن دور است، نه معانی و واژه‌های مأنوس و متداول. بر این اساس، کلمه «فی الاسلام» یا «علی المؤمن» از مصادیق قاعده‌ای نیست که نزد اهل حدیث و درایه مسلم است (تقدیم اصل عدم زیاده بر اصل عدم نقیصه).

اما واژه اول (فی الاسلام): اگر نقل به معنا در احادیث مربوط به احکام شرعی، نه خطبه‌ها و دعاها، جایز باشد این امکان وجود دارد که راوی هنگامی که قضیه‌ای را از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند واژه فی الاسلام را به آن بیفزاید؛ زیرا نفی ضرر از آن‌جا که از مجعولات شرعی است راوی گمان می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را در اسلام نفی کرده‌اند؛ خصوصاً با توجه به این که این واژه در غالب احکام آن حضرت وجود دارد؛ مانند: لَارْهُبَائِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ، لَا صَرُورَةَ فِي الْإِسْلَامِ، لَا إِخْصَاءَ فِي الْإِسْلَامِ و امثال آن. پس راوی از پیش خود نفی ضرر را با نفی صرورة قیاس کرده است...» (نجفی خوانساری، ۱۴۱۸: ج ۳، ۳۶۳)

از کلمات مرحوم نائینی چنین برمی آید که تقدیم اصل عدم زیاده در مواردی است که این زیاده، شایع و متداول نباشد. به نظر می‌رسد که در فضای روایات علائم ظهور، واژه محتوم از واژه‌های شایع و مانوس بوده، و از این رو، قاعده تقدیم اصل عدم زیاده بر اصل عدم نقیصه در آن جاری نیست.

ج) کتاب کافی نسبت به تمام کتاب‌های حدیثی و از جمله کمال‌الدین ضابط‌تر است. (نجفی، ۱۳۶۵: ج ۲، ۳۳۸) از این رو، روایت کافی بر روایت کمال‌الدین ترجیح دارد.

خلاصه، بر اساس این قراین سه‌گانه، روایت کتاب کافی که واژه محتومات در آن نیامده بر روایت کمال‌الدین ترجیح دارد و از این رو روایت سوم قابل اعتماد نیست گرچه حتمیت خسف به دلیل وجود روایت معتبر اثبات‌پذیر است.

جهت حرکت سپاه خسف

در این باره که سپاه خسف در حال حرکت به کدام سو به بیداء می‌رسد و در زمین فرو می‌رود ظاهراً دو دسته روایت وجود دارد: پاره‌ای از روایات جهت حرکت را شهر مکه و پاره‌ای دیگر شهر مدینه معرفی کرده‌اند:

الف) شهر مکه

امام باقر علیه السلام در روایت معتبری فرمودند:

... فَيَبْلُغُ أَمِيرُ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ أَنَّ الْمَهْدِيَّ قَدْ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ، فَيَبْعَثُ جَيْشًا عَلَى أَثَرِهِ، فَلَا يَدْرِكُهُ حَتَّى يَدْخُلَ مَكَّةَ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ عَلَى سَنَةِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام. قَالَ: فَيَنْزِلُ أَمِيرُ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ الْبَيْدَاءَ، فَيَنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: «يَا بَيْدَاءُ أَيِّدِي الْقَوْمَ» فَيَخْسِفُ بِهِمْ.^۱ (نعمانی، ۲۸۸، ۱۴۲۲: باب ۱۴، ح ۶۷)

از امام علی علیه السلام در این باره چنین روایت شده است:

... ثم يسير ذلك الجيش إلى مكة، و إني لأعلم اسم أميرهم وعدتهم و أسمائهم و سمات خيولهم، فإذا دخلوا البیداء و استوت بهم الأرض خسف الله بهم ... ؛ (هلالی، بی‌تا: ۳۰۹)

... سپس این سپاه به سوی مکه روانه می‌شود و من نام امیرشان و تعدادشان و نام‌های آن‌ها و نشانه‌های اسبانشان را می‌دانم. پس چون وارد بیداء شدند و زمین آن‌ها را فراگرفت خداوند آنان را در زمین فرو می‌برد....

و در روایت دیگری از آن حضرت چنین نقل شده است:

... وَ بَيَّعْتُ خَيْلًا فِي طَلَبِ رَجُلٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ قَدِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ رَجَالٌ مِنَ
الْمُسْتَضْعَفِينَ بِمَكَّةَ أَمِيرُهُمْ رَجُلٌ مِنْ غَطَفَانَ حَتَّى إِذَا تَوَسَّطُوا الصَّفَائِحَ الْأَبْيَضَ
بِالْبَيْدَاءِ يُخَسِّفُ بِهِمْ فَلَا يَنْجُو مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ...؛ (حلی، ۱۳۷۰: ۱۹۹)

... و سپاهی را به دنبال مردی از خاندان محمد روانه می‌کند که مردمانی مستضعف که
امیرشان مردی از غطفان است در مکه گردش جمع شده‌اند و چون به سنگ‌های سفید در
بیداء رسیدند در زمین فرو می‌روند و از آن‌ها جز یک نفر باقی نمی‌ماند...

ب) شهر مدینه

امام صادق علیه السلام در روایت معتبری فرمودند:

... فَيَظْهَرُ عِنْدَ ذَلِكَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَيَبَايِعُهُ النَّاسُ وَ يَتَّبِعُونَهُ. وَ بَيَّعْتُ الشَّامِيَّ عِنْدَ
ذَلِكَ جَيْشًا إِلَى الْمَدِينَةِ فَيُهْلِكُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دُونَهَا وَ يَهْرُبُ يَوْمَئِذٍ مَنْ كَانَ
بِالْمَدِينَةِ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ عليه السلام إِلَيَّ مَكَّةَ فَيَلْحَقُونَ بِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ...؛^۱ (کلبینی، ۱۳۶۳: ج ۸،
۲۲۴، ح ۲۷۸)

... در این زمان صاحب این امر آشکار می‌شود و مردم با او بیعت کرده و از او پیروی
می‌کنند و سفیانی در این حال سپاهی را به مدینه گسیل می‌دارد. پس خداوند آن‌ها را پیش
از آن به هلاکت می‌رساند و آن دسته از فرزندان علی علیه السلام که در مدینه‌اند از آن‌جا گریخته
به مکه می‌آیند و به صاحب این امر ملحق می‌شوند...

و از امیرمؤمنان علیه السلام در روایت دیگری چنین روایت شده است:

... يَخْرُجُ بِالشَّامِ فَيَنْقَاضُ لَهُ أَهْلُ الشَّامِ إِلَّا طَوَائِفٌ مِنَ الْمُتَمِيمِينَ عَلَى الْحَقِّ. يَعْصِمُهُمُ
اللَّهُ مِنَ الْخُرُوجِ مَعَهُ، وَ يَأْتِي الْمَدِينَةَ بِجَيْشٍ جَرَّارٍ حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَيَّ بَيْدَاءِ الْمَدِينَةِ
خَسَفَ اللَّهُ بِهِ...؛ (نعمانی، ۱۴۲۲: ۳۱۶، باب ۱۸، ح ۱۴)

... سفیانی از شام خروج می‌کند و جز عده‌ای از ثابت قدم‌های بر حق که خداوند آن‌ها را از
خروج با او حفظ کرده همه شامیان از او اطاعت می‌کنند. او با سپاهی بزرگ به سمت مدینه
می‌آید و چون به بیداء مدینه رسید خداوند او را در زمین فرو می‌برد...

آن‌چه گذشت برداشت ظاهری از روایات بود. اما به نظر می‌رسد دسته دوم روایات را نیز
می‌توان هماهنگ با دسته نخست تفسیر کرد؛ به این معنی که مقصود از دسته دوم روایات، این

۱. سند این روایت بدین صورت است: «محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن يعقوب السراج»

دربارۀ وثاقت محمد بن یحیی، نک: نجاشی، ۱۴۱۶: ۳۵۳؛

دربارۀ وثاقت احمد بن محمد، نک: همو: ۸۲؛

دربارۀ وثاقت حسن بن محبوب، نک: طوسی، ۱۴۱۵: ۳۳۴؛

دربارۀ وثاقت يعقوب السراج، نک: نجاشی، ۱۴۱۶: ۴۵۱.

نیست که سپاه سفیانی به سمت مدینه حرکت می‌کند و پیش از ورود به مدینه در بیداء فرو می‌رود، بلکه مقصود این است که سپاه سفیانی که به سوی مدینه گسیل داده شده است، وارد مدینه می‌شود و پس از قتل و غارت، این شهر را ترک کرده روانه مکه می‌شود، همین‌که در مسیر شهر مکه به سرزمین بیداء رسید در زمین فرو می‌رود.

هدف سپاه خسف

چنان‌که بیان شد، روایات به ظاهر از نظر دلالت بر جهت حرکت، متفاوت‌اند. اما با تأمل روشن می‌شود که این دو قابل تأویل به یکدیگرند با این حال، روایات دسته نخست در این باره که هدف سپاه خسف از حرکت به سوی مکه چیست از نظر شفافیت دلالت در یک سطح نیستند. از برخی روایات استفاده می‌شود که شخص یا اشخاصی به مکه رفته‌اند و سپاه خسف در تعقیب آن‌ها به سوی مکه حرکت می‌کند.

از امام علی علیه السلام در این باره چنین روایت شده است:

إذا نزل جيش في طلب الذين خرجوا إلى مكة فنزلوا البیداء خسف بهم... ؛ (مروزی،

۱۴۱۴: ۲۰۳)

کسانی به سمت مکه می‌روند و سپاهی به دنبال آنان روانه می‌شود. چون در بیداء فرود آمدند در زمین فرو می‌روند... .

و از امام باقر علیه السلام چنین حدیث شده است:

إذا سمع العائد الذي بمكة بالخسف خرج مع اثني عشر ألفا فيهم الأبدال حتى

ينزلوا إيلياء فيقول الذي بعث الجيش حين يبلغه الخبر بإيلياء لعمره الله لقد جعل

الله في هذا الرجل عبرة بعثت إليه ما بعثت فساخوا في الأرض... ؛ (همو: ۲۱۵)

وقتی کسی که به مکه پناه برده خبر خسف را بشنود با دوازده هزار نفر که در میانشان ابدال نیز هستند خروج می‌کند تا این‌که در بیت‌المقدس فرود می‌آیند. پس وقتی آن‌که سپاه را به سوی او روانه کرده خبر خسف را در بیت‌المقدس می‌شنود می‌گوید به خدا سوگند خدا در این مرد عبرتی قرار داده است. من به سوی سپاهی روانه کردم ولی آن‌ها در زمین فرو رفتند... .

البته روایاتی دیگر به صراحت بیان کرده‌اند کس که آن‌که سپاه سفیانی در تعقیب او به سمت

مکه روانه می‌شود امام مهدی علیه السلام است. از جمله امام باقر علیه السلام در روایت معتبری چنین فرمودند:

... وَ يَبْعَثُ السُّفْيَانِيُّ بَعْثًا إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَنْفِرُ الْمَهْدِيُّ مِنْهَا إِلَى مَكَّةَ، فَيَبْلُغُ أَمِيرَ جَيْشِ

السُّفْيَانِيَّ أَنَّ الْمَهْدِيَّ قَدْ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ، فَيَبْعَثُ جَيْشًا عَلَى أَثَرِهِ فَلَا يَدْرُكُهُ حَتَّى

يَدْخُلَ مَكَّةَ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ عَلَى سُنَّةِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام... ؛ (نعمانی، ۱۴۲۲: ۲۸۹، باب ۱۴،

ح ۶۷)

... و سفیانی سپاهی را به سوی مدینه می‌فرستد. پس از آن که مهدی به سمت مکه کوچ می‌کند به فرمانده سپاه سفیانی گزارش می‌رسد که مهدی علیه السلام به سمت مکه حرکت کرده است. او سپاهی را به دنبالش روانه می‌کند ولی به او نمی‌رسند و او همچون موسی بن عمران ترسان و نگران وارد مکه می‌شود...

از روایات یادشده چنین استفاده می‌شود که سپاه خسف قصد جان امام مهدی علیه السلام را می‌کند و کوچ آن حضرت از مکه به دلیل تهدیدی است که برای جان ایشان در مدینه وجود داشته است. این مطلب هم از تعقیب سپاه خسف که سپاهی نظامی است قابل استنباط است و هم از این تعبیر روایت که آن حضرت ترسان و نگران وارد مکه می‌شوند.

و گذشت که بازگشت روایاتی که به ظاهر جهت حرکت را به شهر مدینه می‌دانند به روایاتی است که جهت حرکت را شهر مکه می‌دانند. بر این اساس، این دو دسته درباره هدف سپاه که کشتن امام مهدی علیه السلام است اتفاق نظر دارند.

اگر کسی تفسیر یادشده درباره روایاتی که جهت حرکت را مدینه می‌دانند نپذیرد، روایات دسته نخست به نظر دفاع‌پذیرتر می‌آیند؛ زیرا همچنان که خواهد آمد خسف بیداء حادثه‌ای اعجاز‌آمیز است و معجزه پدیده‌ای استثنایی است که در موارد ضرورت انجام می‌پذیرد. با وجود این اگر هدف سپاه سفیانی را کشتن امام مهدی علیه السلام و خسف را به دلیل محافظت از جان امام مهدی علیه السلام بدانیم. این حادثه با ضابطه معجزه هماهنگ خواهد بود؛ چراکه با ورود سپاه مجهز سفیانی به شهر مکه آن هم در شرایطی که امام مهدی علیه السلام در آغاز راه هستند و هنوز سپاه خود را سامان‌دهی مناسب نکرده‌اند کشته شدن آن حضرت حتمی است. بنابراین ناگزیر سپاه سفیانی به صورت معجزه‌گونه نابود می‌شود، اما اگر به دسته دوم روایات ملتزم شویم و جهت حرکت سپاه سفیانی را مدینه بدانیم و آن هم نه برای کشتن امام مهدی علیه السلام تحقق حادثه معجز‌آمیز خسف به نظر توجیه‌پذیر نخواهد بود.

خسف بیداء؛ رخدادی اعجاز‌آمیز

پس از آن که سپاه سفیانی به قصد ترور امام مهدی علیه السلام عازم مکه می‌شود در میانه راه و در منطقه بیداء این لشکر در زمین فرو می‌رود و به جز دو یا سه نفر کسی از آن‌ها زنده نمی‌ماند. روایات متعددی گزارش‌گر رخ دادن حادثه خسف بیداء هستند که در طی مباحث قبل بسیاری از آن‌ها ذکر شدند و از این‌رو نیازی به تکرار مجدد آن‌ها نیست. این رخداد حادثه‌ای اعجاز‌آمیز است که با اراده خداوندی و دخالت نیروهای غیبی انجام می‌پذیرد. اعجاز‌آمیز بودن این رخداد تعدادی از روایات قابل استنباط است. تعبیر پاره‌ای از روایات این است که منادی آسمانی ندا می‌دهد و به زمین دستور فرو بلعیدن لشکر سفیانی را می‌دهد. از جمله این که امام باقر علیه السلام در ادامه روایت معتبر پیشین می‌فرمایند:

قَالَ: فَبَزَلَ أَمِيرُ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ الْبَيْدَاءَ فَبَنَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: يَا بَيْدَاءُ، أُبِيدِي الْقَوْمَ، فَيُخَسِفُ بِهِمْ، فَلَا يُقَلَّتْ مِنْهُمْ إِلَّا ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ...؛ (همو)

پس فرمانده سپاه سفیانی در بیداء فرود می‌آید و ندادهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد ای بیداء، این جماعت را نابود کن! پس در زمین فرو می‌روند و جز سه نفر کسی از آن‌ها باقی نمی‌ماند...

تعبیر برخی دیگر از روایات این است که خداوند به بیداء دستور می‌دهد لشکر سفیانی را فرو ببرد. از جمله در حدیث معتبری از امام باقر علیه السلام چنین روایت شده است:

فَإِذَا جَاءَ إِلَى الْبَيْدَاءِ يَخْرُجُ إِلَيْهِ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ فَيَأْمُرُ اللَّهُ الْأَرْضَ فَتَأْخُذُ أَقْدَامَهُمْ...؛^۱
(قمی، ۱۴۰۴: ج ۲، ۲۰۵)

چون به بیداء برسد سپاه سفیانی به سویش روانه می‌شود. پس خداوند به زمین دستور می‌دهد و زمین آن‌ها را می‌گیرد...

البته از آن‌جا که اقدام جبرئیل به امر خداوند سبحان انجام می‌پذیرد در یک روایت خسف به خداوند نسبت داده شده و در روایت دیگر به جبرئیل و از این نظر این دو روایت مضمونی همسو و هماهنگ دارند. به هر روی گذشته از نکته یادشده، دستور مستقیم خداوند و دخالت جبرئیل در این ماجرا به روشنی بر این مطلب دلالت دارد که حادثه یادشده امری خارق‌العاده و اعجاز‌آمیز است. در پاسخ به این پرسش که در نظام آفرینش اصل بر این است که جریان امور از مجرای عادی و طبیعی آن باشد و تحقق پدیده‌های اعجاز‌آمیز در حالت اضطرار و در شرایط ویژه انجام بپذیرد باید دید چگونه خسف بیداء که رخدادی اعجاز‌آمیز است اتفاق می‌افتد. آن‌چه باعث شده است که این رخداد معجزه‌آسا اتفاق بی‌افتد این است که وقتی سپاه خسف در دل زمین فرو می‌رود یا زمانی است که امام مهدی علیه السلام در شرف حرکت جهانی خود هستند یا از اعلان عمومی آن چیزی نگذشته است و جمعیت انبوه مؤمنان جهان فرصت پیوستن به آن حضرت را پیدا نکرده‌اند. به همین دلیل آن حضرت از نظر عده و عده در ضعف به سر می‌برند و هنوز در شرایطی نیستند که بتوانند از جان خودشان محافظت نمایند و در این شرایط اگر یک سپاه نیرومند با ابزار و ادوات نظامی که قصد کشتن امام مهدی علیه السلام را دارد به مکه وارد شود به راحتی خواهد توانست به هدف شوم خود برسد و روشن است که با کشته شدن آن حضرت تمام برنامه‌های الهی برای تشکیل حکومت عدل جهانی به هم خواهد ریخت. از این‌رو آن شرایط

۱. سند این روایت بدین صورت است: «ابی، عن ابن ابی عمیر، عن منصور بن یونس، عن ابی خالد الکابلی.»

دربارة وثاقت ابراهیم بن هاشم، نک: خوبی، ۱۴۱۳: ج ۱، ۳۹۱؛

دربارة وثاقت ابن ابی عمیر، نک: طوسی، ۱۴۱۷: ۴۰۴؛

دربارة وثاقت منصور بن یونس، نک: نجاشی، ۱۴۱۶: ۴۱۳؛

دربارة وثاقت ابوخالد کابلی، نک: خوبی، ۱۴۱۳: ج ۲، ۱۵۲.

ویژه و اضطراری که مجوز تحقق معجزه است در این موقعیت فراهم خواهد بود و در نتیجه اعجاز نیز شکل خواهد گرفت و با دخالت اراده الهی لشکر سفیانی به شکل معجزه‌آسا در دل زمین فرو خواهد رفت.

زمان خسف

رخداد مورد بحث چه زمانی روی می‌دهد؟ سه دسته روایت وجود دارند که به ترتیب بیان می‌شوند:

الف) روایاتی که حادثه خسف بیداء را مربوط به قبل از ظهور امام مهدی علیه السلام می‌دانند. این روایات از این قرارند:

۱. امام صادق علیه السلام در روایت معتبری فرمودند:

خَمْسُ عَلَمَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ: الصَّيْحَةُ وَالسُّفْيَانِيُّ وَالْخَسْفُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْيَمَانِيُّ؛^۱ (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۸، ۳۱۰)

پیش از قیام قائم پنج نشانه است: ندا و سفیانی و خسف و کشته شدن نفس زکیه و یمانی.

۲. از آن حضرت در حدیث دیگری چنین روایت شده است:

مِنَ الْمَخْتُومِ الَّذِي لَا يُدَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ قَبْلِ قِيَامِ الْقَائِمِ: خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَالْخَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ، وَالْمُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ؛ (نعمانی، ۱۴۲۲: ۲۷۲، باب ۱۴، ج ۲۶)

از حتمیاتی که ناگزیر پیش از قیام قائم خواهد بود خروج سفیانی و خسف بیداء و کشته شدن نفس زکیه و ندادندهای از آسمان خواهد بود.

۳. همچنین از آن حضرت چنین روایت شده است:

قُلْتُ لَهُ: مَا مِنْ عَلَامَةٍ بَيْنَ يَدَيِ هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ: بَلَى! قُلْتُ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: هَلَاكُ الْعَبَّاسِيِّ وَخُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْخَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ؛ (همو، ۲۶۹، باب ۱۴، ج ۲۱)

پرسیدم پیش از این امر نشانه‌ای خواهد بود؟ فرمودند: آری! پرسیدم: آن چیست؟ فرمودند: هلاکت عباسی و خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیه و خسف بیداء.

۴. روایت دیگر آن حضرت بدین صورت است:

قُلْتُ لَهُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ! مَتَى خُرُوجُ الْقَائِمِ علیه السلام؟ فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ لَأ نُنُوتُ، وَقَدْ قَالَ مُحَمَّدٌ صلوات الله عليه: كَذَبَ الْوَقَاتُونَ. يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّ قَدَامَ هَذَا الْأَمْرِ خَمْسَ

۱. سند این روایت پیش از این بررسی شد.

عَلَامَاتٍ: أَوْلَاهُنَّ النَّدَاءُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَخُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَخُرُوجُ الْخُرَّاسَانِيِّ وَ
قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَحَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ؛

عرض کردم: فدایت شوم! خروج قائم چه زمانی است؟ فرمودند: ای ابومحمد، ما خاندانی هستیم که وقت تعیین نمی‌کنیم و محمد ص فرمودند: آنان که تعیین وقت می‌کنند دروغ می‌گویند. ای ابومحمد، پیش از این امر پنج نشانه است: اولینش ندایی است در ماه رمضان و خروج سفیانی و خروج خراسانی و کشته شدن نفس زکیه و خسف بیداء.

۵. از امام باقر ع در حدیث مرسلی چنین روایت شده است:

... وَ يَخْرُجُ الْجَيْشُ فِي طَلَبِ الرَّجْلَيْنِ وَ يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ مِنْهَا عَلَى سَنَةِ مُوسَى «خَائِفًا يَتَرَقَّبُ» حَتَّى يَقْدُمَ مَكَّةَ وَ تَقْبَلُ الْجَيْشُ حَتَّى إِذَا نَزَلُوا الْبَيْدَاءَ وَ هُوَ جَيْشُ الْهَلَاقِ خَسَفَ بِهِمْ فَلَا يَفْلِتُ مِنْهُمْ إِلَّا مَخْبِرٌ فَيَقُومُ الْقَائِمُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ فَيَصِلِي وَ يَنْصَرِفُ وَ مَعَهُ وَزِيرُهُ فَيَقُولُ...؛ (عیاشی، بی تا: ج ۱، ۶۴)

... و آن سپاه برای گرفتن آن دو مرد حرکت می‌کند و مهدی همچون موسی هراسان و نگران از مدینه خارج می‌شود تا این که وارد مکه می‌شود و آن سپاه که سپاه نابودی است می‌آید و چون به بیداء رسید در زمین فرو می‌رود و جز کسی که خبر بیاورد از آنان زنده نمی‌ماند. پس قائم میان رکن و مقام می‌ایستد و نماز می‌گزارد، سپس نماز را تمام کرده و در حالی که وزیرش با اوست آغاز به سخن می‌کند و می‌گوید...

البته روایت اخیر را که مرحوم عیاشی به صورت مرسل از جابر جعفی از امام باقر ع نقل کرده است همچنان که خواهد آمد مرحوم نعمانی به سند معتبر روایت کرده و به جای «فَيَقُومُ الْقَائِمُ» که به جهت حرف «فاء» بر ترتیب دلالت دارد، تعبیر «وَ الْقَائِمُ يَوْمئِذٍ بِمَكَّةَ» در آن وجود دارد این حدیث را نمی‌توان در زمره روایاتی محسوب کرد که از تقدم خسف بر ظهور سخن می‌گویند. چهار حدیث یادشده همگی بر این مطلب تأکید داشتند که خسف بیداء از نشانه‌هایی است که پیش از قیام قائم اتفاق می‌افتد.

(ب) روایاتی که بر اساس آن‌ها خسف بیداء پس از ظهور است بدین قرارند:

۱. امام صادق ع در روایت معتبری در پاسخ به زمان فرج شما فرمودند:

... حَتَّى يَنْزِلَ مَكَّةَ فَيَخْرُجَ السَّيْفُ مِنْ غَمْدِهِ وَ يَلْبَسَ الدَّرْعَ وَ يَنْشُرُ الرَّأْيَةَ وَ الْبُرْدَةَ وَ الْعِمَامَةَ وَ يَتَأَوَّلُ الْقَضِيبَ بِيَدِهِ وَ يَسْتَأْذِنُ اللَّهَ فِي طُحُورِهِ ... فَيُظْهِرُ عِنْدَ ذَلِكَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ قَبِيَايِعَهُ النَّاسُ وَ يَتَّبِعُونَهُ وَ يَبْعَثُ الشَّامِيُّ عِنْدَ ذَلِكَ جَيْشًا إِلَى الْمَدِينَةِ فَيُهْلِكُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ...؛^۱ (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۸، ۲۲۴، ح ۲۸۵؛ نعمانی، ۱۴۲۲: ۲۷۹، باب ۱۴، ۴۳)

۱. سند این روایت بدین صورت است: «محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن يعقوب السراج»

... تا این که امام مهدی علیه السلام در مکه فرود می آید و شمشیر را از نیام بیرون می کشد و زره را به تن می کند و پرچم را برمی افرازد و عبا و عمامه می پوشد و عصا به دست می گیرد و از خداوند اذن ظهور می گیرد... پس در این حال صاحب این امر ظهور می کند و مردم با او بیعت می کنند و از او تبعیت می نمایند و شامی (سفیانی) در این حال سپاهی را به مدینه گسیل می دارد و خداوند پیش از آن ها را هلاک می کند...

در این روایت واژه بیداء به صراحت نیامده است اما به قرینه سایر روایات مقصود از هلاکت سپاهی که به سوی مدینه گسیل می شود همان خسف است، همچنان که شارحان کافی همچون علامه مجلسی (ج ۵۲، ۳۰۱) و ملا صالح مازندرانی (۱۴۲۱: ج ۱۲، ۳۰۱) تذکر داده اند:

۲. امام باقر علیه السلام در روایت معتبری می فرماید:

وَلَيْنَ أَخْرُنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ وَهُمْ وَاللَّهِ أَصْحَابُ الْقَائِمِ علیه السلام يَجْتَمِعُونَ
وَاللَّهِ إِلَيْهِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ، فَإِذَا جَاءَ إِلَى الْبَيْدَاءِ يَخْرُجُ إِلَيْهِ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ فَيَأْمُرُ
اللَّهُ الْأَرْضَ فَتَأْخُذُ أَقْدَامَهُمْ... ؛ (قمی، ۱۴۰۴: ج ۲، ۲۰۵)

و اگر عذاب را از آن ها به تأخیر بیندازیم تا زمان جماعتی معین که آن ها اصحاب قائم هستند به خدا سوگند در یک لحظه نزد او گرد می آیند و چون به بیداء برسد سپاه سفیانی به سوی او حرکت می کند. پس خداوند به زمین دستور می دهد و زمین آن ها را می گیرد...

۳. از آن حضرت در روایت دیگری چنین نقل شده است:

يَخْرُجُ الْقَائِمُ فَيَسِيرُ حَتَّى يَمُرَّ بِمَرْءٍ فَيَبْلُغُهُ أَنَّ عَامِلَهُ قَدْ قَتَلَ فَيَرْجِعُ إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُ
الْمَقَاتِلَةَ، وَ لَا يَزِيدُ عَلَى ذَلِكَ شَيْئًا، ثُمَّ يَنْطَلِقُ فَيَدْعُو النَّاسَ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْبَيْدَاءِ
فَيَخْرُجُ جَيْشَانِ لِسُفْيَانِيِّ فَيَأْمُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَرْضَ أَنْ تَأْخُذَ بِأَقْدَامِهِمْ... ؛ (حسینی
استرآبادی، ۱۳۶۶: ج ۲، ص ۴۷۸)

۴. عبدالاعلی الحلبي در حدیث مرسلی از آن حضرت چنین روایت می کند:

... يجمعون في ساعة واحدة قزعا كقزاع الخريف فيصبح بمكة فيدعو الناس إلى
كتاب الله و سنة نبيه صلى الله عليه... حتى ينتهي إلى البیداء، فيخرج إليه جيش
السفیانى فيأمر الله الأرض فيأخذهم من تحت أقدامهم؛ (عیاشی، بی تا: ج ۲، ۵۷: مجلسی،
۱۴۰۳: ج ۵۲، ۳۰۸)

درباره وثاقت محمد بن یحیی، نک: نجاشی، ۱۴۱۶: ۲۵۳؛

درباره وثاقت احمد بن محمد، نک: همو: ص ۸۲؛

درباره وثاقت حسن بن محبوب، نک: طوسی، ۱۴۱۵: ۳۳۴؛

درباره وثاقت: یعقوب السراج، نک: نجاشی، ۱۴۱۶: ۴۵۱.

۱. سند این روایت پیش از این بررسی شد.

بر اساس این دسته از روایات، خسف پس از قیام امام مهدی علیه السلام اتفاق می‌افتد؛ چراکه جمع شدن اصحاب امام نزد آن حضرت و خروج از شهر مکه و نیز منصوب کردن کارگزار برای شهر مکه و... همگی به معنای آغاز شدن قیام جهانی آن حضرت است. (ج سومین دسته از روایات از هم‌زمانی ظهور با خسف بیداء سخن می‌گویند این روایات بدین قرارند:

امام باقر علیه السلام در حدیث معتبری فرمودند:

... فَيَنْزِلُ أَمِيرُ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ الْبَيْدَاءَ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: يَا بَيْدَاءُ، أَيْدِي الْقَوْمِ فَيُخَسِفُ بِهِمْ، فَلَا يُفَلَّتْ مِنْهُمْ إِلَّا ثَلَاثَةٌ نَفَرٌ، بِحَوْلِ اللَّهِ وَجُوهِهِمْ إِلَى أَقْفَبِيهِمْ وَهُمْ مِنْ كَلْبٍ وَ فِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَلْمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدَقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلُ أَنْ تَطْمَئِنَّ وَجُوهًا فَنَرَدَهَا عَلَىٰ أَذْبَارِهَا﴾ الْآيَةُ. قَالَ: وَالْقَائِمُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ، قَدْ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ مُسْتَجِيرًا بِهِ، فَيُنَادِي: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّا نَسْتَنْصِرُ اللَّهَ فَمَنْ أَجَابَنَا مِنَ النَّاسِ فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ...^۱ (نعمانی، ۱۴۲۲: ۲۹۰، باب ۱۴، ح ۶۷)

۲. در روایت مرسلی از آن حضرت چنین نقل شده است:

إِذَا خُسِفَ بِجَيْشِ السُّفْيَانِيِّ إِلَىٰ أَنْ قَالَ وَالْقَائِمُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ مُسْتَجِيرًا بِهَا يَقُولُ أَنَا وَلِيُّ اللَّهِ أَنَا أَوْلَىٰ بِاللَّهِ وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَنْ حَاجَّتِي فِي آدَمَ فَإِنَّا أَوْلَىٰ النَّاسِ... (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲، ۳۰۵)

گرچه روایت نخست را جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند و روایت دوم را فضل از حسن بن محبوب و به صورت مرفوع از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند، به احتمال زیاد این دو در واقع یک روایتند؛ چرا که اولاً متن کامل آن‌ها با یکدیگر مشابهت‌های فراوانی دارند، ثانیاً در سند روایت نخست حسن بن محبوب وجود دارد، همچنان که با دقت در سند حدیث نخست معلوم می‌شود منبع این روایت کتاب حسن بن محبوب بوده است.

از میان روایات یادشده روایات دسته سوم را می‌توان به روایات دست اول بازگرداند؛ به این توضیح که تعبیر سومین دسته روایات این بود که قائم در آن روز که حادثه خسف اتفاق می‌افتد در مکه است. تعبیر «القائم یومئذ بمکه» بیش از این دلالت ندارد که امام مهدی علیه السلام در روز خسف در شهر مکه شرف حضور دارند و حادثه خسف در همان روز قیام اتفاق می‌افتد، اما این که به لحاظ زمانی در همان روز ابتدا قیام اتفاق می‌افتد یا خسف یا این که این دو دقیقاً هم‌زمانند از این روایت قابل استنباط نیست. بنابراین احتمال دارد که حادثه قیام و خسف در یک روز اتفاق

۱. سند این روایت پیش از این بررسی شد.

بیفتند، ولی خسف ساعاتی پیش از قیام باشد. بنابراین روایات دسته سوم با دسته اول هم‌آهنگ خواهند بود و البته دسته سوم را از این جهت به دسته دوم نمی‌توان بازگرداند؛ زیرا از تعبیری که در روایات دسته دوم وجود دارد استفاده می‌شود که میان قیام امام مهدی علیه السلام و حادثه خسف بیش از یک روز فاصله وجود دارد. بنابراین، نمی‌توان گفت در یک روز قیام اتفاق می‌دهد و به فاصله چند ساعت پس از آن، حادثه خسف.

از مجموع روایات پیش‌گفته روشن شد که در خصوص زمان تحقق خسف دو دسته روایت وجود دارد که هر کدام مشتمل بر دو روایت معتبر بود و به لحاظ تعداد روایات دسته اول شش عدد و بیشتر از دسته دوم هستند. البته این کثرت به اندازه‌ای نیست که باعث ترجیح آن بر دسته دوم روایات شود و از سوی دیگر گذشته از تعارض در مسئله زمان خسف روایات دسته دوم و سوم از این نظر نیز با یکدیگر در تعارضند که به دلالت روایات دسته دوم امام مهدی علیه السلام در زمان خسف در منطقه بیداء شرف حضور دارند، حال آن‌که طبق مضمون دسته سوم مکان حضور آن حضرت در زمان خسف مکه است. از این‌رو درباره زمان دقیق خسف و نسبت زمانی آن با ظهور امام مهدی علیه السلام به صورت قاطعانه نمی‌توان قضاوت کرد. روایات یادشده گرچه از جهتی با یکدیگر در تعارض بودند لیکن در اصل این‌که خسف بیداء تحقق خواهد یافت و نیز این‌که این حادثه برای سپاه سفیانی رخ خواهد داد و نیز این‌که این رخداد با فاصله اندکی از ظهور خواهد بود اتفاق نظر دارند و تعارض اندکی که در بخشی از مضمون آن‌ها وجود دارد می‌تواند ناشی از اشتباه سهوی راویان احادیث باشد که در نقل ماجرا و بیان تقدم و تأخر اجزای آن به خطا رفته‌اند و در بیان سیر ماجرا برخی از اجزا را به اشتباه بر برخی دیگر مقدم کرده‌اند.

نتیجه

بنابر آن‌چه گذشت اصالت حادثه خسف بیداء به منزله یکی از نشانه‌های حتمی ظهور به دلیل اعتبار منابع و روایات آن و نیز به دلیل اجماع فریقین بر آن، اثبات‌پذیر است. درباره پاره‌ای از ابعاد آن حادثه نمی‌توان به صورت قاطعانه قضاوت کرد اما بی‌گمان این حادثه مربوط به سپاه سفیانی است که آهنگ کشتن امام مهدی علیه السلام را دارد. به همین دلیل در سرزمین بیداء به صورت معجزه‌آسایی در زمین فرو می‌رود. این نکته به کمک روایات معتبر اثبات‌پذیر است.

منابع

۱. ازدی، فضل بن شاذان، *مختصر اثبات الرجعة*، (چاپ شده در مجله *تراثنا*، سال دوم، ش ۴)، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۰ق.
۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، *صحیح البخاری*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
۳. جزری، ابن اثیر، *النهاية فی غریب الحدیث*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ش.
۴. جواهری، محمد، *المفید فی معجم رجال الحدیث*، قم، مکتبه المحلّاتی، ۱۴۲۴ق.
۵. حسینی استرآبادی، شرف‌الدین، *تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة*، قم، مدرسه الامام المهدي علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۶۶ش.
۶. حلّی، ابن ادریس، *السرائر*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
۷. حلّی، حسن بن سلیمان، *مختصر بصائر الدرجات*، نجف، منشورات المطبعة الحیدریة، چاپ اول، ۱۳۷۰ق.
۸. حلّی (ابن داود)، حسن بن علی، *رجال ابن داود*، نجف، مطبعة الحیدریة، ۱۳۹۲ق.
۹. حموی، یاقوت بن عبدالله، *معجم البلدان*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق.
۱۰. خویی، ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، بی‌جا، بی‌نا، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ق.
۱۱. خویی، ابوالقاسم، *کتاب الطهارة*، انتشارات لطفی، چاپ دوم، ۱۴۱۱ق.
۱۲. خمینی، سید روح الله، *کتاب البیع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۱۳. دمشقی (ابن عساکر)، علی بن حسن بن هبة الله، *تاریخ مدینة دمشق*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۱۴. سجستانی، ابوداود، *سنن ابی داود*، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۱۵. شیبانی، احمد بن حنبل، *المسند*، بیروت، دارصادر، بی‌تا.
۱۶. صادقی، مصطفی، *تحلیل تاریخ نشانه‌های ظهور*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.
۱۷. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *الخصال*، قم، منشورات جماعه المسلمین، ۱۴۰۳ق.
۱۸. _____، *کمال الدین و تمام النعمة*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳ش.
۱۹. طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق.

۲۰. طوسی، محمد بن حسن، رجال الطوسی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۲۱. _____، الفهرست، مؤسسة نشر الفقاهة، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۲۲. _____، الغيبة، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۲۳. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین علی، مسالك الافهام، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۲۴. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، بی تا.
۲۵. عینی، محمد بن احمد، عمدة القاری، بیروت، دارالتراث، بی تا.
۲۶. فارسی (ابن حبان)، علی بن بلبان، صحیح ابن حبان، مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۲۷. قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۲۸. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دارالکتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتاب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ش.
۳۰. مازندرانی، ملاصالح، شرح اصول الکافی، بیروت، دارالتراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۳۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۳۲. مروزی، نعیم بن حماد، الفتن، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۳۳. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الاختصاص، بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۳۴. _____، الإرشاد، بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۳۵. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ق.
۳۶. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۵ش.
۳۷. نجفی خوانساری، موسی، منية الطالب، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۳۸. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغيبة، قم، انوار الهدی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۳۹. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، تحقیق: محمدباقر انصاری، بی جا، بی تا، بی تا.